فصلنامه علمی ـ پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی
سال چهارم، زمستان ۱۳۹۲، شماره ۱۳
صفحات ۱۲۸ ـ ۱۰۹

The History Of Islamic Culture and Civilization
A Quarterly Research Journal
Vol. 4, Winter 2014, No. 13

بررسی نقشه راه حکومت امویان با تکیه بر دشمن‌شناسی علوی

اکرم روشنفکر*

چکیده

حکومت اسلامی از روزگار تأسیس جامعه مدنی حضرت ختمی مرتبت ﷺ تاکنون، فراز و نشیب بسیار داشته و بسا در محاق مانده است. بدیهی است، آنچه امروزه در حکومت کشورهای اسلامی معمول گردیده، وام‌دار سیاست‌مدارانی است که در تاریخ مسلمانان عهده‌دار اداره امور جامعه اسلامی بودند و نقشه راه حکومتشان را برجای نهادند. مطالعه نقشه راه حکومت اسلامی، از روزگار نخستین معصوم علیه السلام تا زمانی که حکومت رسماً در اختیار امویان قرار گرفت، دوگانگی سیاست حکومتی را متبادر می‌سازد که اختیارات آن، به مدتی کوتاه در میدان تدبیر دومین پیشوای معصوم علیه السلام قرار گرفت و سپس به روشی که امروزه ترفند سیاسی خوانده می‌شود، به سرسلسله حاکمان اموی رسید. پس معاویه با آنچه زیرکی سیاسی خوانده می‌شد، ضمن بهره‌برداری از ترور خلیفه سوم، به جنگی نرم روی کرد تا با رصد ظرفیت نقشه راهی که رفته‌رفته آن را در برابر اصل قرار می‌داد، آینده حکومت اسلامی را از آن تدابیر خود کند. این مقاله درصدد تحلیل دشمن‌شناسی مولای متقیان علیه السلام است تا دستمایه بررسی نقشه راه حکومت امویان فراهم آید. روش کار توصیفی ـ تحلیلی بوده و مهم‌ترین نتیجه پژوهش حاضر پدیدار شدن نقشه راه اسلامی است که می‌توان از آن با عنوان اسلام اموی یاد کرد.

واژگان کلیدی

حکومت اسلامی، نقشه راه، اسلام اموی، دشمن شناسی.

---

*. استادیار دانشگاه گیلان. saneh210@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۱۹

Archive of SID
www.SID.ir

طرح مسئله

زندگی چهارده انسان کامل که از ظهور اسلام تا غیبت کبرا در طول ۳ قرن زیسته‌اند، سرشار از ناگفته هاست. شاید اگر تاریخ در عرضه گوهرهای خود بخل نمی‌ورزید، و در روایت رویدادهای زندگی چهارده معصوم، درّ کلام می‌سفت، امروزه عموم خردمندان با فراز و نشیب سیر فرهنگ خاندان رسالت، در طول زمان آشنا می‌شدند و توانایی آن را داشتند تا موقعیت خود و جامعه خویش را نسبت‌به اهداف متعالی آن برآورد کنند.

اما گویا چنین فرصتی دست نداده است. ازاین‌رو همتی باید تا پرده های آن فرهنگ والا برداشته شود و توقف‌گاه‌های تحمیلی حرکت پویای آن در جامعه آشکار شود. حرکتی که در جریان شکل‌گیری امارت شام توسط معاویه سخت آسیب دید و علی‌رغم مقاومت دومین پیشوای معصوم در برابر آن، به فتنه‌ای کور تبدیل شد و جامعه اسلامی را درنوردید. چنان‌که مولای متقیان گوشزد فرمود: «ألا وإن أخوف الفتن عندي عليكم فتنة بني أمية فإنها فتنة عمياء مظلمة ... .»[۱]

باید دانست، امارت معاویه بر شام که درپی مشارکت او در فتح شامات محقق شد،[۲] زمینه «فرمانروایی مطلق» وی را فراهم آورد. او ابتدا شامات را منطقه بسته قرار داد و سپس آنجا را ملک طلق خود به‌حساب آورد.[۳] چنان‌که ابن‌خلدون جامعه‌شناس و متفکر مسلمان (۷۳۲ ق) سیاستش را اینگونه فاش کرد: «آنگاه که طبیعت و خاصیت کشورداری اقتضای فرمانروایی مطلق می‌کرد و ناچار باید فردی زمام حکومت را در دست می‌گرفت؛ ممکن نبود معاویه این مقام را از خود و طایفه‌اش رد کند. چه این وضع از امور طبیعی به‌شمار می‌رفت وخاصیت عصبیت او را بدان سوق می‌داد.»[۴] ازاین‌رو، امارت معاویه پس از حکومت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به «فرمانروایی مطلق» تبدیل شد.

این مقاله درصدد بررسی تدابیر معاویه است تا خطوط اصلی نقشه راه وی را که در اختیار فرمانروایان پس از او قرار گرفت، نمودار سازد. در همین راستا می‌توان از کتاب دکتر جعفر المهاجر با عنوان *التأسیس لتاریخ الشیعة فی لبنان و سوریة* یاد کرد که مطالعه آن، ایده نگارش این پژوهش گردید و از مقاله «پروپاگاندای بنی‌امیه علیه خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله» از محمدرضا روحانی و سید عبدالرسول علم‌الهدی به‌عنوان پیشینه کار نام برد. روش کار توصیفی ـ تحلیلی بوده و پرسش اصلی پژوهش درباره روی دوم سکه سیاست‌های کلان امویان در رویارویی با پیشوای معصوم است.

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۹۳.
۲. المغلوث، *اطلس الخلیفة عمربن‌خطاب*، ج ۲، ص ۲۴۷.
۳. المهاجر، *التأسیس لتاریخ الشیعة فی لبنان و سوریة*، ص ۳۱.
۴. ابن‌خلدون، *العبر*، ج ۱، ص ۴۰۵.

www.SID.ir

مقدمات نقشه راه امویان

۱. انتصاب حکومتی

معاویة بن ابوسفیان درپی فتح شام، ازسوی خلیفه دوم، فرماندار شامات شد. او دمشق را مرکز ولایت خود قرار داد و در طول سالها با بهره‌مندی از عایدات ناحیه حاصلخیز غوطه دمشق، برنامه بلندمدت فرمانروایی مطلق خود را پی گرفت. حتی عملیات‌های ایذایی، را در زمان حکومت امیرالمؤمنین﵇ با هدف ایجاد ارعاب در نواحی مرزی و شهرهای اطراف «حکومت علوی» تدارک دید و نیروی نظامی وی با تعرض به حریم جامعه اسلامی مقدمات سیطره‌اش را فراهم آورد. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «هذا اخو غامد وقد وردت خیله الأنبار و قد قتل حسّان بن البکري و أزال خیلکم من مسالحها ... .»[۱]

«جنگ صفین» مهم‌ترین عملیات نظامی معاویه علیه حکومت علوی بود.[۲] مقدمات این جنگ از روزگار فرمانداری‌اش در شامات فراهم شده بود. ازآن‌رو که خاندان اموی با حکم انتصاب وی برشامات، مالک نواحی حاصلخیز آن شدند و سپس در روزگار خلیفه سوم به‌سبب آنکه مبسوطالید گشتند، باعث فروپاشی کلیه معادلات اقتصادی جامعه گردیدند. آنان در روزگار جنابش جثه «چیرگی» خویش را فربه نمودند، چنان‌که مانند حیوانی در دایره خور و خواب سرگشته می‌نمود. ازاین‌رو، مولای متقیان فرمود: «الي أن قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه وقام معه بنو ابیه یخضمون مال الله خضمة الابل نبتة الربیع ... .»[۳]

ازسوی دیگر خزانه و عایدات حکومت اسلامی مایملک امویان گردید و صاحبان حق، از حقوق خود کاملاً محروم شدند. هرچند آن روزگار تلخ در سال ۳۵ ق / ۶۵۵ م. به پایان رسید، اما شکاف طبقاتی‌ای که در جامعه پدید آورد، همچنان برگونه جامعه اسلامی باقی ماند.

۲. تدارک مشروعیت

یکی از موفقیت‌های برنامه درازمدت معاویه به‌دست آوردن «مشروعیت اجتماعی» از راه انتصاب حکومتی بود که وی آن را در روزگار خلیفه دوم (۱۸ ق / ۶۳۹ م.) کسب کرد. اما برنامه او در ساختار حکومت علوی جایی نداشت. ازاین‌رو، مولای متقیان حکم عزلش را با اشاره ضمنی به رویدادهای پیشین، روانه دمشق نمود و او را همراه مجموعه دربار دمشق، به مرکز حکومت فراخواند، تا از آنان

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۷.

۲. المهاجر، *التأسیس لتاریخ الشیعة فی لبنان و سوریة*، ص ۸۴.

۳. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۳.

www.SID.ir

حساب پس گیرد. چنان‌که فرمود: «واقبل الي في وفد من اصحابک.»[۱] باید خاطرنشان ساخت که معاویه فرمانداری بود که هرگز ازسوی خلیفه دوم مورد بازخواست قرار نگرفت و طبیعی می‌نمود که حکم مولای متقیان بر وی گران آید. زیرا جناب خلیفه برخلاف سایر فرمانداران با وی رفتار می‌کرد و حتی هرگاه بخشداری در امیرنشین شام منصوب می‌شد، نه در برابر حکومت مرکزی، بلکه در برابر معاویه پاسخ‌گو بود. معاویه در روزگار خلیفه سوم نیز اختیارات حکومتی را افزون بر شامات، در انحصار خویش داشت و مسئولیت انتصاب کارگزار مالیات حکومت مرکزی و افراد پست قضاوت به‌عهده او بود.[۲] به‌همین سبب در برابر امیرمؤمنان﵇ و مرکز «حکومت علوی» سر تسلیم فرود نیاورد و برای خود دستاویزی عامه‌پسند و مشروع‌نما اختیار نمود و درصدد برآمد برای تحریک توده مردم، دست به ماجراجویی زند.

۳. بهره‌برداری از ترور

معاویه ماجرای ترور خلیفه سوم را نخستین مقصد خود قرار داد، تا از آن به نفع مصالح خویش بهره برد. از همین‌رو مولای متقیان خطاب به وی فرمود: «درباره قاتلان عثمان پر گفتی. پس در آنچه مردم وارد شدند داخل شو. سپس همراه آنان پیش من درخواست حکم نما تا تو و ایشان را به کتاب خدای تعالی احاله دهم و حکم نمایم. اما آن را که تو می‌طلبی، فریفتن شیرخوار برای گرفتنش از شیر است.»[۳]

۴. اقدام به جنگ نرم

«به اشتباه افکندن» مردم دومین تاکتیک معاویه در بازی سیاست بود. او درصدد برآمد تا یقین مردم را نسبت‌به امیرمؤمنان﵇ مخدوش نموده و آن را کاملاً سلب نماید. بسا تلاش وافرش نتیجه‌بخش گردید و کسانی که به او اقتدا کرده بودند، برایش در مهلکه‌ها شمشیر می‌زدند. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «گروه بسیاری از مردم را تباه ساختی، ایشان را با سرکشی خود فریفتی و در امواج دریای سرکشی خود انداختی. تاریکی گمراهی ایشان را دربرگرفت و تلاطم شبهات، آنان را به فراز و فرود آورد؛ تا جایی که از رویکرد خود منحرف شده و روی گردانده و به پشت باز گشتند و درنتیجه بر شرافت خاندان خود تکیه کردند.»[۴]

---

۱. همان، نامه ۷۵.
۲. المهاجر، *التأسیس لتاریخ الشیعه فی لبنان و سوریه*، ص ۶۲.
۳. *نهج‌البلاغه*، نامه ۶۴، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام.
۴. همان، نامه ۳۲.

www.SID.ir

روانکاوی معاویه

۱. نیرنگ سیاسی

به‌نظر می‌رسد فرمانروایی مطلق بیش از هر چیز، درگرو هویت روانی خاصی است که معاویه آن را فراهم آورده بود و در نظر عامه لیاقت سیاسی و زمامداری به‌شمار می‌رفت. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «ما در زمانی واقع شده‌ایم که بیشتر مردم مکر و نیرنگ را زیرکی می‌پندارند.»[۱] توفیق معاویه در تدابیری که می‌اندیشید، معلول فریب‌کاری و نیرنگی بود که زیرکی سیاسی خوانده می‌شد. البته نیرنگ وی در منش علوی جایی نداشت. ازاین‌رو، مولای متقیان با سیاق سوگند، آن را نفی کرده و فرمود: «به خدا سوگند که معاویه از من زیرک‌تر نیست؛ بلکه او نیرنگ در کار آورده و معصیت می‌نماید. اگر نیرنگ پسندیده بود، من زیرک‌ترین مردم در تلقی شما بودم. اما نیرنگ زدن معصیت است و ارتکاب به معاصی نافرمانی از پروردگار است ... .»[۲]

۲. شایسته‌پنداری خویشتن

معاویه دچار سوءبرداشتی از توانایی خود گردید و با گام نهادن در وادی شُبهه، از فضای روشن حقیقت فاصله گرفت. درنتیجه نامه هایی غیرمنطقی به امیرمؤمنان﵇ نوشت. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «پس از شُبهه و فراگیر بودن آن برحذر باش؛ از جانب تو نامه‌ای به من رسیده که گفتار آن درهم است و مضمون آن ربط منطقی با یکدیگر ندارد ... .»[۳]

شاید وجود «ابهام» گاهی باعث تکاپوی انسان سوی یافتن حقیقت شود. اما بسا حق‌پنداری «شبهه» با میل و رغبت آدمی عجین شده، و با هوای نفس و خواهش تن جفت گردد که در این صورت فقط ضلالت و گمراهی نصیب شخص می‌گردد. بدان سبب که میل و خواهشِ تن آدمی را از ژرف‌اندیشی و بصیرت بازمی‌دارد و مانع دریافت حقیقت می‌شود. چنان‌که مولای متقیان خطاب به معاویه فرمود: «پندی از تو به من رسید ... نامه فردی که بصیرتی ندارد تا هدایتش کند و راهبری که راهنمایش باشد. هوای نفس او را به خود خواند و وی اجابتش نمود و ضلالت او را به بیراهه کشاند و او از آن پیروی کرد.»[۴]

به این سبب مولای متقیان شایستگی سیاسی معاویه را با طرح پرسشی انکار فرمود: «ای معاویه! شما کِی لیاقت حکمرانی رعیت و زمامداری مسلمانان را داشتید؟ بدون سابقه خیر و نیکویی

---

۱. همان، خطبه ۴۱.
۲. همان، کلام ۱۹۱.
۳. همان، نامه ۶۵.
۴. همان، نامه ۷.

www.SID.ir

که به‌کار آید و ارجمندی و شرافتی که مرتبه برتری را از آن شما نماید. البته از سابقه شقاوت‌پیشگی صرف‌نظر کرده و به خدا پناه می‌بریم.»[۱]

۳. اهریمن صفتی

هویداست که هرگاه عقل آدمی و ارزیابی وی از تأثیر امیال نفسانی رها شود، قضاوتش در دایره خردورزی قرار می‌گیرد. چنان‌که مولای متقیان ضمن تبرئه خویش ازماجرای قتل خلیفه سوم، خِرد بدون شائبه معاویه را بر حکم فرا خوانده و فرمود: «ای معاویه! سوگند می‌خورم که اگر بدون هوای نفس با عقل خود بنگری، مرا مبرّاترین اشخاص در ریختن خون عثمان بینی ... .»[۲] اما وجود خرد ناب در معاویه دور از انتظار بود. زیرا او چنان در دام امیال خود گرفتار آمده بود که هیچ سند و مدرکی در قضاوت به کارش نمی‌آمد. به‌نظر می‌رسد دلیل شگفتی مولای متقیان نیز ازاین روست. چنان‌که فرمود: «شگفتا از هواپرستی و ذوّاق بودنت و سرگشتگی‌ای که همراه با تباه ساختن حق در تو قرین گشته و باعث شده اسناد و مدارکی را که مطلوب حضرت حق (جلّ و اعلی) و حجتی بر خلایق است، نادیده‌انگاری ... .»[۳]

تردیدی نیست که فقدان خِرد ناب، آدمی را بسان ابلیس، اسم مضلّ خداوند می‌نماید. یعنی درپی قطع ارتباط با حقایق و اصرار بر انانیت فرد، مانند «رجیم» در برابر واسطه فیض، قد علم می‌کند و با اظهار فضل، جماعتی را به گمراهی می‌افکند. چنان‌که مولای متقیان با اظهار شگفتی از اظهار فضل معاویه، در معلومات او تردید نموده و فرمود: «گمان کردی که بهترین مردم فلانی و فلانی هستند، مطلبی را ذکر کردی که اگر درست باشد، بهره‌ای ازآنِ تو نمی‌گردد و اگر نادرست باشد، زیانی به تو نرسد. اما ترا با برتر و کهتر و زبردست و زیردست چکار؟! گروه طلقا و فرزندان ابوسفیان را با تشخیص اولویت مهاجران و تعیین مرتبه و شناساندن طبقه‌شان چکار؟! ... ای بشر! آیا بر لنگی خود توقف نمی‌کنی و کوتاهی دستت را نمی‌بینی؟»[۴]

درواقع معاویه با اعمال شیطانی، نرم‌نرم در وادی ضلالت پیش رفت و سرنوشت شوم ابلیسی را یافت که صورت انسان گرفته باشد.[۵] از همین‌رو مولای متقیان با تأکید خبر، خطاب به او فرمود: «تو زیاده‌خواه و اهل ناز و نعمتی، ابلیس در تو جای گرفته و به خواست خود رسیده و مانند خون در رگ

۱. همان، نامه ۱۰.
۲. همان، نامه ۶.
۳. همان، نامه ۳۷.
۴. همان، نامه ۲۸.
۵. ابن‌جوزی، *تلبیس ابلیس*، ص ۲۶.

www.SID.ir

و جان در بدن، در تو جاری است ... .»[۱] پرواضح است که دوری از چنین بشری، ضرورت زندگی همه آحاد جامعه است و مولای متقیان حتی فردی مانند «زیاد» را از او برحذر داشت و فرمود: «از او برحذر باش که او همان ابلیس است، پیرامون آدمی می‌گردد تا از غفلت او بهره برده و با فریب، عقلش را برباید ... .»[۲]

معاویه دشمنی گردید که زاویای حکومت اسلامی را رصد می‌نمود و غفلت از او، سرانجام بدخیمی را برای جامعه اسلامی رقم می‌زد. ازاین‌رو، مولای متقیان در وارسی رویارویی با وی، اساس کار را بر جنگ با سپاه شام نهاد و برپایه درایت عقلانی و ارزیابی منطقی فرمود: «من این کار را به‌تمامه وارسی کردم و چاره‌ای نیافتم، جز آنکه بجنگم یا به آنچه رسول‌الله آورده، کفر ورزم ... .»[۳]

ظرفیت‌های نقشه راه امویان

۱. دشمن‌تراشی

شُبهه و ابهام که دراثر عدم بصیرت و فقدان ژرف‌اندیشی است، «خوارج» را فراهم آورد که از مولای متقیان فرمان نبردند و سپس پشیمان شدند و دچار مکافات گردیدند. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «فحسبهم بخروجهم من الهدي وارتكاسهم في الضلال والعمي وصدّهم عن الحق وجماحهم في التيه.»[۴]

البته وجود طبقه اجتماعی بی‌بصیرت به تهدیدات جامعه دامن می‌زند و کار حکومت را دشوار می‌کند. زیرا افراد بی‌بصیرت، فاقد قدرت تشخیص میان درستی و نادرستی بوده و میان افراد بی‌گناه و متهم و مجرم فرقی قائل نمی‌شوند. آنان نفرین شدگانی‌اند که همه را به یک چوب می‌رانند. چنان‌که مولای متقیان خطاب به آنان فرمود: «اگر مخالفت شما برای این است که گمان می‌کنید، من خطا کرده و در مسئله حکمیت گمراه شده‌ام، پس چرا همه امت رسول‌الله ﷺ را گمراه می‌شمرید و آنان را به خطای من گرفته و به گناه من تکفیر می‌کنید؟ شمشیرهاتان بر گردنتان فرود آید! که آن را بر خوب و بد فرود می‌آورید و میان گناهکار و بی‌گناه فرقی نمی‌نهید.»[۵]

خاطرنشان می‌شود که سایه سنگین حکومت اموی، تنها در محدوده شام دامن اقتدار نگسترد؛ بلکه آن در مناطق تابعه حکومت علوی نیز رخنه داشت و باعث وقوع نبرد نهروان گردید. زیرا با آنکه «خوارج» شهروندان حکومت علوی به‌شمار می‌رفتند، اما ولادت بدشگونِ سیاسی آنان در «صفین»

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه ۱۰.
۲. همان، نامه ۴۴.
۳. همان، کلام ۴۴.
۴. *نهج‌البلاغه*، کلام ۱۸۱.
۵. همان، ترجمه فیض‌الاسلام، کلام ۱۲۷.

www.SID.ir

بود. آنها از جنس فاقدان بصیرتی بودند که ثمره «شُبهه» و فاصله گرفتن از حقیقت بود.[۱] حقیقتی که در واپسین لحظات حیات بابرکت وجود مقدس حضرت ختمی مرتبتﷺ با جمله «لن یفترقا حتي یردا علي الحوض» بازگو شد،[۲] ولی گویا فضای «شُبهه» در آن روزگار چنان مستولی بود که اصحاب نهروان در عبارت «لن یفترقا» حرف نفی ابد را اصلاً ندیدند؛ ازاین‌رو در دام «حکمیت» پا نهادند.

۲. بهره‌برداری از مقدس‌مآبی

نیرنگ معاویه برای ایجاد دشمنی در جامعه علوی با «حکمیت» تحقق یافت. او ضمن بهره‌برداری از روحیه گروهی مقدس‌مآب به منظورخویش رسید. به‌این‌ترتیب «خوارج» فراهم آمدند تا نقشی را ایفا کنند و بار «شُبهه» را در میان توده مردم توزیع نمایند. هرچند «حکمیت» به فرمایش امیرمؤمنانؑ تنها یک احیا و یک إماته بود و حضرتش آن را این‌گونه تفسیر فرمود: «جز این نیست که دو حَکَم معین شدند تا آنچه را قرآن زنده کرد، زنده کنند و آنچه قرآن میراند، بمیرانند. احیا قرآن یعنی گردآمدن بر ارزش‌های آن و اماته یعنی پراکنده شدن از گرد ارزش‌های ضد قرآنی.»[۳]

حضرتش در پذیرش حکمیت نیرنگی در کار ننمود. ولی با حکم دو فرد گمراه معادله برعکس شد. به‌این‌ترتیب جماعتی فراهم آمدند که به توهم گرفتن جانب قرآن کریم و ثقل اکبر، نه‌تنها از همراهی با امیرمؤمنانؑ و ثقل کبیر بازماندند؛ بلکه در داخل حکومت امیر مؤمنانؑ به‌طرف خصومت با حضرتش تبدیل شدند و نیرنگ معاویه به ثمر نشست و جامعه علوی پس از پیمان‌شکنی اصحاب جمل، دوباره از درون آسیب دید و دچار دشمنان داخلی گردید.

۳. صلح‌طلبی

یک. بهره‌برداری از شرایط دوران انتقال

پس از شهادت حضرت امیرؑ امام مجتبیؑ به‌عنوان فرزند ارشد و وصی امیرمؤمنانؑ بامداد روز جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ ق در جمع مردم عزادار، خطبه‌ای خواند و درپی آن «ابن‌عباس» برخاست و مردم را به بیعت با آن حضرت فراخواند. زمانی که خبر به معاویه رسید، او با استفاده از شرایط دوران انتقالِ امامت به فرزند ارشد حضرت امیرؑ، جاسوسانی به کوفه و بصره فرستاد تا اخبار فراهم آورند و به مرکز قدرت رسانند. آنگاه در پاسخ به دعوت امام مجتبیؑ برای تسلیم و فرمانبرداری، از سیاست خود دم زده و گردن‌فرازی نمود. او سپس لشکری به عراق گسیل داشت.

---

۱. شهرستانی، *الملل والنحل*، ص ۱۰۶؛ عاملی، *امام علی*ؑ *و خوارج*، ص ۱۵۰ و ۳۳۳.
۲. امام خمینی، *وصیت‌نامه*، ص ۱.
۳. *نهج‌البلاغه*، کلام ۱۲۷، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام.

www.SID.ir

با آنکه امام مجتبی‌ﷺ در آغاز لشکری با خود همراه داشت، اما سران لشکر مقهور تهدید و تطمیع معاویه شدند و تلاش وی برای فریب سرداران لشکر امامﷺ نتیجه بخشید.[۱] ترور امام مجتبی‌ﷺ در «ساباط» که باعث بستری شدن فرمانده کل قوای اسلام گردید، بر وخامت شرایط افزود.[۲]

دو. کارآمد شدن دنیاطلبی مزمن

از ظرفیت‌های نقشه راه امویان، بهره‌برداری از ناتوانی افراد بود. از همین‌رو معاویه از دنیاطلبی بدخیمی که سپاهیان امام مجتبی‌ﷺ را مبتلا ساخته و ایشان را در مقابل دشمن ناتوان کرده بود، اهرم فشاری فراهم آورد و حضرتش را در برابر پیشنهاد صلح قرار داد. ازاین‌رو، امام مجتبی‌ﷺ پس از بارها سخنرانی با هدف اطلاع‌رسانی به جماعت، مردم را مخاطب گردانیده و فرمود: «معاویه ما را به چیزی که در آن عزّت و بزرگواری و انصافی نیست؛ وانده است. اکنون اگر طالب زندگی و حیات هستید، از او بپذیریم و این خار را در دیده خود فرو برده و دیده برهم نهیم و اگر طالب مرگ با عزت و شرف هستید، ما جان خود را در راه رضای خدا ببخشیم و محاکمه را به خداوند واگذاریم.» اما جماعت یک‌صدا فریاد برآوردند: «ما طالب زندگی و حیات هستیم.»[۳]

سه. ارائه صلح‌نامه سفید

معاویه هرگز دغدغه برپا نمودن شعائر دینی نداشت؛ بلکه درپی تصاحب حکومت و بهره‌مندی بی‌چون‌وچرا از عایدات سرزمین‌های مسلمان‌نشین بود. او که در طول بیست و دو سال فرمانداری شام، از مواهب سرشار منطقه حاصلخیز غوطه دمشق بهره‌مند بود، گنج نابرده رنجی را در اختیار داشت و درصدد بود تا قدرت اقتصادی تمام مناطق تحت نفوذ حکومت مرکزی را با کنار زدن حریف قبضه نماید.[۴] چنان‌که پس از پیوستن «جُند عراق» به لشکرش درمیان جماعت به سخنرانی ایستاد و گفت: «ای اهل عراق! به خدا سوگند من به‌خاطر نماز و روزه و زکات و حج با شما نجنگیدم، جنگ من با شما فقط برای حکومت بود؛ اینک بدانید تمام امتیازاتی که به حسن بن علی داده‌ام، از هم اکنون زیر پای من است ... .»[۵]

او در به‌دست آوردن صلح بزرگ خود، ردّ سخنی از خویش به‌جای ننهاد و با فرستادن کاغذی که ذیل آن ممهور شده بود، پیشنهاد مفاد تفاهم‌نامه را در اختیار حریف نهاد. اما با تعیین مفاد تفاهم ازسوی

---

۱. المظفر، *البطل العلقمی*، ج ۳، ص ۵۲.
۲. رسولی محلاتی، *زندگانی امام مجتبی*ﷺ، ص ۲۱۴.
۳. البلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۵۱.
۴. المهاجر، *التأسیس لتاریخ الشیعة فی لبنان و سوریة*، ص ۲۴۱.
۵. همان؛ مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۴۴ ـ ۲۱.

www.SID.ir

امام مجتبی﵇ بدان وقعی ننهاد. به‌نظر می‌رسد معاویه با در اختیار گذاشتن کاغذ سفید صلح‌نامه، قصه اعمال اقتدار و توسعه‌طلبی امویان را مانند برخی از داستان‌های جنگ داخلی عصر حاضر با پایانی باز رقم زد؛ به نشانه آنکه هرگاه فرصت مغتنم گردید، از سر گرفتن جنگی بی‌امان ممکن شود.

درواقع وی با اطلاع از تلونِ مزاج «جُند عراق» فاجعه‌ای را در بطن صلح خویش به ودیعه نهاد و امید به وقوع آن را با توصیه‌ای به خلف بدشگونش نوید داد و گفت: «حسین بن علی[﵇] پسر فاطمه[﵇] را زیر نظر بگیر. پس او محبوب‌ترین خلایق نزد جماعت است؛ اگر از جانب او موردی بود، من امیدوارم خدا تو را با آنان که پدرش را کشتند و برادرش را خوار ساختند؛ کفایت کند.»[۱]

آینده‌نگری نقشه راه امویان

معاویه زمینه قبضه نمودن قدرت را با تدارک صلحی فراهم آورد. او با در اختیار نهادن ورق سفید صلح‌نامه مراتب کتابت را به امام مجتبی﵇ واگذار نمود . بند دوم صلح‌نامه به روایت تاریخ سال ۴۱ ق آن بود که معاویه حق نداشت کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.[۲]

بااین‌حال او به‌منظور تدارک آینده حکومت اموی، درصدد انتصاب پسرش به ولایتعهدی برآمد. او اهالی شام را در هراس از فرا رسیدن اجل خویش به بیعت بر ولایتعهدی یزید فراخواند و اقدامش با استقبال شامیان مواجه شد. سپس از مروان بن حکم که کارگزار حکومت اموی در حجاز بود، درخواست کرد تا برای یزید بیعت ستاند. اما مروان خود را بر یزید مقدم می‌دانست. بااین‌حال در مقام مشورت به «ولید» والی مدینه توصیه کرد بر پسر زبیر و سیدالشهداء﵇ سخت گیرد و اگر بیعت را نپذیرفتند، سر از تنشان جدا کند. او درصدد بود تا به یک تیر دو هدف را به‌دست آورد. نخست آنکه رقیبان بزرگ حکومت یزید را پشت سر نهد و دیگر آنکه مردم را علیه کار شنیع دستگاه یزید بشوراند و زمینه به‌دست گرفتن قدرت را برای خویش مهیا سازد.[۳] البته معاویه پیشتر با حضور در جمع مردم حجاز و گماردن قوای قهریه بر چهار تن از بزرگان شهر، ازجانب ایشان اعلان بیعت نموده و مردم را به تبعیت فراخوانده بود.[۴]

۱. حاکمیت تجاهر به فسق

با روی‌کار آمدن یزید بن معاویه نشانه‌های تجاهر به فسق در جامعه اسلامی هویدا شد. درباریان و

---

۱. ابن‌کثیر، *البدایة والنهایه*، ج ۸، ص ۱۶۲.
۲. رسولی محلاتی، *زندگانی امام مجتبی*﵇، ص ۲۱۸.
۳. العقاد، *ابوالشهداء حسین بن علی*، ص ۱۸.
۴. همان، ص ۱۶.

Archive of SID

www.SID.ir

کارگزاران یزید، از زیر پا نهادن شرع مقدس ابایی نداشتند. رقص و آواز در «أم‌القری» و«مدینه طیبه» رواج یافته بود و افراد فارغ از دغدغه شرعی، شراب می‌نوشیدند. یزید خود جلودار مجالس لهو و لعب بود و در محفل خود نه‌تنها درباریان، بلکه بوزینه و جانوران دیگر را به حضور می‌طلبید.[۱]

از همین‌رو حضرت سید الشهداء علیه السلام در پاسخ به پرسش عبدالله بن زبیر درباره بیعت با یزید فرمود: «من هرگز بیعت نخواهم کرد. ازآن‌رو که کار براساس صلح‌نامه پس از برادرم از آنِ من بوده و معاویه نمی‌بایست خلافت را به کسی از فرزندانش می‌سپرد؛ بلکه او می‌بایست آن را به من ـ به‌شرط حیات ـ بازمی‌گرداند. اما او به میل خود رفتار نمود و از دنیا رفت، درحالی‌که به تعهد خود نسبت‌به من و برادرم عمل نکرد. اکنون مطلبی پیش آمده که قرارِ ما نبود. ای ابابکر! آیا گمان می‌بری من با یزید بیعت می‌کنم؟ درحالی‌که او مردی فاسق و متجاهر به فسق است. شراب می‌نوشد و با جانوران سگ‌سان وگربه‌سان مشغول است. اما ما بازماندگان خاندان رسول‌الله هستیم. نه، سوگند به خدا! آن نخواهد شد.»[۲]

خاطرنشان می‌سازد که «فسق» عملکرد گمراهان بوده و «فاسق» در زبان عربی بر افراد گناهکار و هرزه اطلاق می‌شود. این واژه در زبان فارسی اغلب همراه کلمه فجور می‌آید که به‌معنای برانگیخته گردیدن بر گناه، تبه‌کاری، روی گردانیدن از حق، کردار زشت به‌کار می‌رود.[۳] باید دانست که فجور از فجر، به‌معنای شکاف برداشتن است و به مفهوم پرده‌دری به‌کار می‌رود. درواقع، فجور عملکردی است که پرده عصمت می‌درَد و مانع بزرگ راه وصول انسان‌ها به عصمت اکتسابی است. پیامد فسق و فجور بیرون رفتن از خط مستقیم شریعت الهی و خارج شدن از مسیر متکامل عبودیت حق‌تعالی است.

هویداست که حضرت سیدالشهداء علیه السلام موضع خود را دقیقاً برپایه حفظ شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و براساس تعهد در برابر تکلیف انسان کامل بر هدایت عموم مردم در مسیر عبودیتِ حضرت حق (جلّ و عزّ) اعلام فرمود. البته به انجام رسانیدن آن تکلیف، با سلطنت یزید قابل جمع نبود و آن باید به استحضار مردم می‌رسید. پس حضرتش به‌منظور ایفا نقش در مقام انسان کامل و آگاه ساختن عموم مردم، برنامه آموزشی میان‌مدتی را پی گرفت و موضع خود را در یکی از منزلگاه‌های مسیر خویش برای جماعت توضیح داد و فرمود: «ای مردم؛ رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود؛ هرکسی سلطان ستمگری را ببیند که حرام شریعت الهی را حلال شِمرَد، پیمان الهی را زیرپای نهد، با سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله

---

۱. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۷۷؛ بروکلمان، *تاریخ الشعوب الاسلامیة*، ص ۱۲۹.
۲. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۱۸۲.
۳. دهخدا، *لغت‌نامه*، ج ۲، ماده «فجور».

www.SID.ir

مخالفت نماید، میان بندگان خدا به روش گناه‌آلود و دشمنی رفتار کند، پس با رفتار یا سخنی عملکرد آن سلطان را تقبیح نکند، سزاوار است که خدا او را به منزلگاه همان سلطان وارد نماید. بدانید این دربار به اطاعت شیطان رجیم گردن نهاده و اطاعت خداوند را رها کردند. فساد و تباهی را آشکار ساخته و حدود الهی را زیرپا نهادند؛ مالیات اسلامی را به خود اختصاص دادند و حرام شریعت الهی را حلال نمودند و حلال شریعت خداوندی را تحریم کردند. بدانید که من سزاوارترین مردم به تقبیح عملکرد آنان هستم ... .»[۱]

به‌نظر می‌رسد حضرت سید الشهداء علیه السلام در اعلام این موضع، قصد ایجاد دغدغه‌ای عمومی داشته است. ایشان با این سخنرانی عمومی افزون بر آگاه نمودن جماعت، از وقوع فساد و تباهی در رأس حاکمیت، به تسرّی اباحی‌گری در میان دولتمردان اشاره نموده است. حضرتش با کاربرد ضمیر جمع، تباهی و فساد و اباحی‌گری را فعل مجموع دستگاه حاکمه دانسته و با مُحِق شمردن خویش تلاش نموده، از پیامد گریزناپذیر شیوع اباحی‌گری در موضع حاکمیت بیم دهد. زیرا آن رفته‌رفته سیاست حکومتی به‌شمار آمده و به بدنه جامعه سرایت می‌نمود و در میان عموم مردم رواج می‌یافت. البته «یزید» از این موضع‌گیری غافل نبود. از همین‌رو کسانی را که متمردین از بیعت به‌شمار می‌رفتند، در نخستین اقدام هدف گرفت.[۲]

او پس از مرگ معاویه درصدد برآمد از چند تن بیعت ستانَد. پس دستوری محرمانه سوی فرماندار خویش فرستاد و امر را در آن بر سختگیری دایر نمود: «فخذ حسینا و عبدالله بن عمر و ابن‌زبیر بالبیعة اخذا لیس فیه رخصة حتي یبایعوا.»[۳]

۲. فرمانداری ناپاکی

باید دانست که انتصاب «یزید» در رأس حاکمیت، حکومت‌های محلی همسانی را می‌طلبید تا جامعه‌ای یکپارچه و همسو با منویات امویان فراهم آید. این امر با انتصاب عبیدالله بن زیاد بر عراق محقق گردید. او که حاکم بصره بود با حفظ سِمَت، کارگزار حکومت مرکزی در کوفه گردید.[۴] وی هویت مشخصی نداشت و پدرش «زیاد بن ابیه» به شجره طیبه‌ای منسوب نبود. پیش‌تر ابوسفیان «زیاد» را فرزند خود خوانده بود. سپس معاویه با ادعای نامشروع برادری، درصدد برآمد تا وی را به خاندان اموی ملحق نماید.

---

۱. الطبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج ۷، ص ۳۰۰؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۳۴.
۲. الدینوری، *اخبار الطوال*، ص ۲۲۷؛ البلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۵۵؛ ابن‌کثیر، *البدایة والنهایه*، ج ۸، ص ۱۵۱.
۳. الخوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۱۸۰؛ ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۱۴.
۴. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۶۶.

www.SID.ir

آن سخن پلید در روزگار مولای متقیان مورد انتقاد حضرتش قرار گرفت تا ضمن پرهیز دادن «زیاد» از پیوند بدشگون قومی، مانع اشاعه منکر و قول زشت گردد. چنان‌که فرمود: «آگاه شدم معاویه نامه‌ای به تو نوشته و می‌خواهد خرد تو را متزلزل ساخته و زیرکی تو را به سود خود به‌کار گیرد. پس از او برحذر باش؛ بدان که در روزگار خلیفه دوم، سخن ناسنجیده‌ای از ابوسفیان در رابطه با مادرت بیان شد که وسوسه‌ای شیطانی بوده و با بیان آن، نسبتی ثابت نمی‌شود و ارثیه‌ای روا نمی‌گردد ... .»[۱]

به‌این‌ترتیب «عبیدالله بن زیاد» در زمره امویان قرار گرفت و هم‌جنس ایشان گردید. او به محض ورود به دارالخلافه کوفه جماعت را فراخواند وگفت: «ای مردم، امیرمؤمنان یزید! مرا بر شهر و دیار و جمع‌آوری مالیاتتان گمارده است. او به من فرمان داده در حق مظلوم انصاف ورزم و به محروم ببخشم و در حق افراد حرف شنو و مطیع نیکی کنم. پس بدانید که من در حق مطیعان مانند پدری مهربان و دلسوزم و شمشیر و تازیانه بر آنکه فرمان نبرد و از پیمان من روی گرداند، فرود آرم. پس هرکه کار خود داند ... .»[۲]

ناگفته پیداست که لبّ کلام عبیدالله دعوت به اطاعت بی‌چون‌وچرا و اعمال خشونت در برابر نافرمانی بود و جماعت آن را به‌خوبی دریافتند. آنان مغلوب سلطه‌ای بی‌رحم شده بودند که صغیر و کبیر نمی‌شناخت. آن‌چنان باورش کرده بودند که هر کاری ازسوی او مشروع می‌نمود. به‌همین سبب خود را مخاطب احدی نمی‌دیدند. لذا در روز عاشورا پاسخشان به «بریر بن خضیر» همان بود که وی خواسته بود. جناب «بریر» در برابر جماعت قرار گرفته و مردم را بیم داد: «ای مردم! از خدا بترسید. خاندان حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله در برابرتان هستند. ایشان فرزندان، دختران و اهل حرم اویند. آنچه می‌خواهید عرضه دارید و بگویید که می‌خواهید چه کنید؟ پس گفتند: می‌خواهیم امیر عبیدالله بن زیاد بر ایشان دست یابد و صلاح کار بداند.»[۳]

به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین ویژگی آن پاسخ، نادیده گرفتن وجدانیات بود. چنان‌که در گسیل دسته‌ای از اردوگاه سیدالشهداء علیه‌السلام به فرات «هلال بن نافع الجملی» خود را به نگهبان آب معرفی کرده و گفت: «من از یاران حسینم. آمدم از آبی که از ما بازداشتید، بنوشم. «عمرو» به او پاسخ داد: بنوش. گوارایت باد . نافع گفت: وای بر تو! چگونه می‌گویی از آبی بنوشم درحالی‌که حسین علیه‌السلام و همراهانش سخت تشنه‌اند. او پاسخ داد: راست می‌گویی. من می‌دانم، اما به ما امر شده، باید که به

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه ۴۴، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام.

۲. اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۹۶؛ مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص ۳۴۰؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. همان، ص ۲۵۲.

www.SID.ir

انجامش رسانیم.»[۱] به‌این‌ترتیب نادیده گرفتن وجدانیات و اطاعت بی‌چون‌وچرای جماعت، جوّ حاکم را در راستای منویات کارگزار اموی قرارداد و مردم فارغ از وجدانیات با پیروی از بزرگان کوفه بر سیدالشهداء علیه السلام شمشیر کشیدند.[۲] البته چنین سرنوشتی دور از انتظار نبود. چنان‌که شاعر نامدار، فرزدق گفت: با مادرم در راه حج بیت‌الله الحرام بودیم. پیش از ورود به مکه با حسین بن علی علیه السلام و سپاهش روبه‌رو شدم. پرسیدم: «این کاروان از آن کیست؟ شنیدم از آن حسین بن علی علیه السلام است. سپس به حضورش رسیدم. ایشان پرسید: کیستی؟ گفتم: مردی عربم. سوگند به خدا بیش از آن کنجکاوی نکرد و سپس به من گفت: از مردمی که پشت سر نهادی بگو. گفتم: از مرد دانایی پرسیدی. دل مردم با توست، درحالی‌که برعلیه تو شمشیر می‌کشند.»[۳]

۳. تملک مشروعیت

به‌دست آوردن «حاکمیت» قدم نخست نقشه راه حکومت اموی بود. آنان با قبضه قدرت و تصاحب «جُند عراق» درصدد تملک «مشروعیت» برآمدند و با استفاده از عنوان «خلافت اسلامی» مشروعیتی برای اعمال قدرت تدارک نمودند و برای از بین بردن احتمال شکست، از ترفند معاویه بهره جستند. ازاین‌رو، نبرد با اباعبدالله علیه السلام با استفاده از نام «شرع» تحقق یافت.

حکومت اموی سیدالشهداء علیه السلام را بدعت‌گذاری معرفی کرد که از راه دین منحرف گردید و این توهم را به‌وجود آورد که حضرتش می‌خواهد دین را از مسیرش منحرف کند. به‌همین سبب «عمرو بن الحجاج» در روز عاشورا درصدد تخطئه اردوگاه امام علیه السلام برآمده و خطاب به کوفیان گفت: «ای کوفیان! بر فرمانبرداری باشید و جمع خود را حفظ کنید. در کشتن آنکه از دین خارج شده و با پیشوای جامعه مخالفت نموده، شک نکنید. امام حسین علیه السلام پرسید: ای عمرو بن الحجاج! آیا مردم را علیه من تحریک می‌کنی؟ آیا ما از دین خارج شده‌ایم و شما بر آن استوارید؟ پس سوگند به خدا شما ای جماعت زمانی که قبض روح شوید و با این اعمال از دنیا روید، خواهید دانست ما کدام‌یک از دین خروج کرده و کدام به آتش دوزخ سزاوارتر است.»[۴]

۴. مصادره تولّی

باید دانست که امویان با قبضه حکومت اسلامی، حائز مشروعیتی«ولایی»گردیدند و اختیارات

---

۱. همان، ص ۲۲۴.
۲. البلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۵۸.
۳ .همان، ص ۱۶۵؛ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۴۴؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۲۳.
۴. الطبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج ۷، ص ۳۴۲؛ مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۴۵، ص ۱۹.

www.SID.ir

اجتماعی را با تدارک برنامه‌ای گسترده، از آن خود نمودند.[۱] اما«جُند عراق» که پیش‌تر اردوگاه نظامی منطقه شامات بوده و به‌سبب مناطق زراعی و حاصلخیز از قدرت اقتصادی قابل توجهی برخوردار بود، پس ازمرگ معاویه درصدد برآمد تا قطب حکومت اسلامی گردد.

ازاین‌رو، کوفیان اباعبدالله‌ؑ را به جمع خویش دعوت کردند و گفتند: «خدای را سپاس که دشمن ستمگر تو را نابود کرد. همان کسی که در این امت فتنه به‌پا کرد و امرش را به چنگ آورد. خراج را غصب کرد و بدون رضایت خلق بر آنان حکومت نمود. او برگزیدگان جامعه را به قتل رسانید و اشرار را باقی نهاد و بیت‌المال را در گردش ثروتمندان قرارداد. پس دور باد چنان‌که قوم ثمود دور گشتند. بدان که ما پیشوایی نداریم، پس به ما روی کن. شاید خداوند به‌واسطه تو ما را بر حق خود گرد آورد.»[۲]

شاید حرکت اشراف کوفه و مردم در دو جهت برآورد گردید که سیدالشهداءؑ عموم مردم را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «ای مردم، من در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی و محضر شما عذری دارم. آن این است که با دریافت نامه‌هایتان و پذیرش فرستادگانتان به حضور، سوی شما روی کردم. شما خاطرنشان ساختید که امامی نداریم. شاید خداوند ما را به‌واسطه تو بر هدایت گرد آورد. اگر بر گفتار خود پابرجا هستید، اینک من نزد شمایم. اگر عهد و میثاق مطمئن به من سپارید، به شهر شما می‌آیم و اگر مجبور گشته، کراهت دارید به جایی که از آن سوی شما آمدم، بازمی‌گردم.»

پس حضرتش با امهال فرصت میان دو نماز ظهر و عصر، بار دیگر به مردم روی کرده و فرمود: «ای مردم! اگر تقوا پیشه کنید و اهل حق را بشناسید، راضی به رضای خدایم. بدانید که ما اهل‌بیت نبوت، در تحصیل ولایت شما از این مدعیان ستمگر سزاوارتریم. البته اگر شما مایل نیستید و به حق ما آگاهی ندارید و نظرتان نه آن است که نوشتید و فرستادید، من منصرف می‌شوم.»[۳]

هرچند سیدالشهداءؑ در آن سخنرانی، با رعایت ویژگی‌های ذیل و به‌دور از شائبه‌های سیاسی، معلوم فرمود که مردم کوفه و اشراف و بزرگانشان همسو و در یک جهت قرار داشتند.

۱. کاربرد واژه «الناس» که افاده عمومیت می‌کند و ضمیر جمع در خطاب فرصت حضور را در اختیار عموم قرار می‌دهد. (ایهاالناس انها معذرة الي الله عزّ وجل والیکم ...؛ ایها الناس إن تتقوا ...)

۲. بیان دعوت عمومی اشاره به ضرورت حضور اجتماعی مردم بر گرد ولایت حق است. (انّي لم

---

۱. المهاجر، *التأسیس لتاریخ الشیعة فی لبنان و سوریة*، ص ۳۱.

۲. البلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۵۷.

۳. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۳۲۰؛ ابن‌شهرآشوب، *مناقب آل ابی‌طالب*، ج ۴، ص ۹۶؛ مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص ۳۷۵؛ الطبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج ۷، ص ۲۹۵.

www.SID.ir

آتکم حتي اتتني کتبکم وقدمت علي رسلکم أن اقدم علینا. فانه لیس لنا امام، لعل الله یجمعنا بک علي الهدي. فان کنتم علي ذلک فقد جئتکم.)

۳. بیان (انها معذرة الي الله عزوجل والیکم) ترفیع درجه غایب رفعت حاضر محضر ربوبیت است.

۴. ذکر مؤکد ضمیر متکلم وحدهٔ (ی) وجمع حاضر(کم) در عبارت (انّي لم آتکم حتي اتتني کتبکم وقدمت علي رسلکم ان اقدم علینا) به‌منظور زدودن گمان سهو عمومی و غفلت مردم بوده و مشعر به فراخوانی میهمان ویژه است.

۵. بیان (فانّکم ان تتقوا وتعرفوا الحق لاهله)مشعر به ضرورت پرهیزگاری و خداترسی در ولایت حق است.

۶. عوامل محرومیت از وجود ولایت حق عبارتند از: ناخشنودی جمعیتی مشخص (به قرینه ورود «انتم» پس از حرف شرط)؛ بی‌اطلاعی ازحقوق حاکم بر حق؛ تغییر عقیده حتی در صورت وجود مدرک و دست‌خط و شاهدان؛ زیرا ولایت حق تحمیلی نیست. (وان انتم کرهتمونا وجهلتم حقنا وکان رأیکم غیر ماتتني کتبکم وقدمت به علي رسلکم انصرفت عنکم)

البته عموم مردم که خود را مخاطب احدی غیر از امویان نمی‌دیدند، خویشتن را به صلاحدید ایشان سپرده بودند. ازاین‌رو سیدالشهداء﵇ با منطق اشراف و بزرگان جماعت با آنان سخن گفت و فرمود: «اگر درباره سخنان من تردید دارید، آیا شک دارید که من فرزند زاده پیامبر شمایم؟ سوگند به خدا! در سراسر عالم فرزندزاده رسول‌الله ﷺ و پیامبر شما تنها منم. مرا آگاه سازید، آیا در برابر کشته‌ای مرا می‌کشید؟ یا مالی از شما نابود ساختم یا قصاصی بر من است؟ پس صدا زد: ای شبث! ای حجار! ای قیس! ای یزید بن حارث! آیا به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و مزارع سرسبز شده و انبارها پر گشته، بر جُند عراق که برایت آماده شده، قدم رنجه کن؟»

این سخنان در خطاب به اشراف و بزرگان کوفه، شامل نکات حقوق شهروندی است که به‌ترتیب اولویت ذیل بیان گردید:

۱. معرفی حضرتش و خانواده و انتساب به حضرت ختمی مرتبت ﷺ که مقدمه مطلوب تبرئه از جرائم فردی و اجتماعی قرار می‌گیرد. (فان کنتم في شک من هذا القول، أفتشکّون انّي ابن بنت نبیکم؟ فوالله مابین المشرق والمغرب ابن بنت نبي غیري منکم ولامن غیرکم، انا ابن بنت نبیکم خاصة)

۲. استیضاح به‌منظور تفهیم اتهام و جرائمی که حکم قصاص یا قتل را درمورد مجرم ثابت می‌کند. (اخبروني أتطلبوني بقتیل منکم قتلته؟ او مال استهلکته؟ او بقصاص من جراحة؟)

۳. وجود دست‌نویس و مدارک و شاهدان بر درخواست رسمی برای حضور امام﵇. (الم تکتبوا الي ... انما تقدّم علي جند لک مجند)

www.SID.ir

هرچند قیس بن اشعث نخستین اولویت را مخدوش جلوه داده و گفت: آیا به حکم فرزندزاده عمویت سر فرود نمی‌آوری؟ اما سیدالشهداء﵇ با قیاسی منطقی پاسخ داد و فرمود: تو هم برادر آن فرد هستی، آیا بنی‌هاشم باید بیش از خون ریخته مسلم بن عقیل از تو مطالبه کنند و جنایات او را بر تو شمُرند؟

به‌این‌ترتیب جماعت با اهدافی که داشتند و تمایلاتی که در سر می‌پروراندند، آماده پذیرش امویان شدند و شهروند افتخاری حکومت شام گردیدند و فارغ از ولایت پیشوای معصوم، بر سیدالشهداء﵇ شمشیر کشیدند.

۵. برائت از پیشوای معصوم

ایجاد بیزاری اجتماعی از پیشوای معصوم که هدف راهبردی نقشه راه حکومت امویان بود، گام‌به‌گام پیگیری شد و اقدامات آن با سلب امنیت از امام حسین﵇ در موسم حج فراهم آمد. پس گروهی بر ره‌گیری حضرتش گسیل شدند و بر سر راه حضرتش قرار گرفتند تا از دور شدن امام﵇ از حریم حرم امن الهی جلوگیری کنند. اما یاران سیدالشهداء﵇ مقاومت کردند. نظامیان حکومت راه به جایی نبردند و آوا برآوردند و امام﵇ را به تفرقه‌انگیزی متهم کردند و حضرتش در مقابل با ذکر بخشی از آیه ۴۱ سوره یونس، ماهیت کارشان را برملا نمود: «لي عملي ولكم عملكم . انتم بريئون مما اعمل وانا بريء مما تعملون.»[۱]

۶. پایان دادن به اسلام محمدی ﷺ

نقشه راه حکومت امویان درپی هدف گرفتن سیدالشهداء﵇ و فاجعه‌آفرینی در عاشورا، نه‌تنها برنامه حذف پیشوای معصوم را ارائه کرد، بلکه با تخطئه خاندان نبوت، درصدد پایان دادن به اسلام محمدی ﷺ و رونمایی «اسلام اموی» برآمد. ازاین‌رو عبیدالله در خطاب به زینب کبری﵂ بدون برآورد توانایی دختر علی بن ابی‌طالب، گفت: «خدای را سپاس که شما را رسوا کرد و به قتل رسانید و سخنتان را تکذیب نمود.» اما پاسخی گران دریافت داشت که فرمود: «خدای را سپاس که ما را با وجود محمد ﷺ گرامی داشت و پاک و طاهر نمود. نه چنان است که می‌گویی. فاسق رسوا شد و تبهکار تکذیب گردید و او دیگری است.»[۲]

به‌این‌ترتیب «اسلام اموی» همان فتنه هولناکی شد که مولای متقیان پیش‌بینی فرمود: «آگاه باشید نزد من هولناک‌ترین فتنه‌ها بر شما فتنه بنی‌امیه است. پس آن فتنه‌ای کور و تاریک است ...

---

۱. همان، ص ۲۷۶.

۲. همان، ص ۳۷۱؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۴۲؛ مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

www.SID.ir

سوگند به خدا! بنی‌امیه را پس از من زمامداران بدی خواهید یافت. مانند شتری بدخو. همواره بر شما سلطه جویند تا از شما تعدادی که برایشان سودمند باشند یا زیانی نرسانند، باقی گذارند. فتنه و فسادشان بدمنظر و ترسناک و به شیوه مردم زمان جاهلیت بر شما وارد می‌گردد. در آن فتنه، علامتی از هدایت و رستگاری و نشانه‌ای که راه حق دیده شود، نیست.»[۱]

نتیجه

انتصاب حکومتی از دیرباز روشی معمول و مقبول برای در اختیار گرفتن قدرت و اعمال آن بوده که در صدر اسلام برای معاویه بن ابوسفیان محقق گردید و او به روش قانونی وارد چرخه قدرت شد. از آن پس، وی درصدد برآمد تا موقعیت خود را از کارگزار حکومتی ارتقا دهد و شخص اول جهان اسلام گردد. در همین راستا، با تدارک نقشه راه تاکتیک ها و اهداف میان‌مدت و درازمدت حکومتی را تعریف نمود و در فرصت عقب‌نشینی روانی سپاهیان امام مجتبی‌علیه‌السلام از آن نقشه بهره‌برداری کرده و پس از خود برای خلف ناصالحش برجای نهاد.

نقشه راه حکومت امویان درپی انتصاب یزید بن معاویه به ولایتعهدی ورق خورد و با تصاحب حاکمیت اسلامی، مشروعیت پروژه حکومتی را از آن خود ساخت و سپس پذیرش ولایی جامعه را در اختیار مرکز حکومت و شخص یزید بن معاویه قرار داد تا وی طومار اسلام محمدی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را درهم پیچد. از همین‌رو با هدف قرار گرفتن سیدالشهداءعلیه‌السلام سیاست بیزاری از پیشوای معصوم ترویج گردید، تا مقدمات رونمایی اسلام اموی فراهم آید و نسل به نسل در امت اسلامی باقی ماند.

منابع و مآخذ

۱. ابن‌اثیر، عزالدین ابوالحسن، ***الکامل فی التاریخ***، بیروت، دارالصادر، ۱۹٦۵ م.

۲. ابن‌جوزی، ابوالفرج، ***تلبیس ابلیس***، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۱، ۱۹٦۵ م.

۳. ابن‌خلدون، عبدالرحمن، ***العبر***، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۱، ۱۳۳٦.

٤. ابن‌شهرآشوب، ابوجعفر رشیدالدین محمد، ***مناقب آل ابی طالب***، قم، علامه، بی‌تا.

۵. ابن‌کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، ***البدایة والنهایة***، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸٦ م.

٦. اصفهانی، ابوالفرج، ***مقاتل الطالبیین***، شرح و تحقیق احمد صفر، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹٤۹ م.

---

۱. ***نهج‌البلاغه***، خطبه ۹۲، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام.

www.SID.ir

۷. امام خمینی، سید روح‌الله، *وصیت‌نامه*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۳٦۸.
۸. بروکلمان، کارل، *تاریخ الشعوب الاسلامیة*، ترجمه عربی بنیه امین فارس و ...، بیروت دارالعلم للملایین، چ ۱٦، ۲۰۰۵ م.
۹. البلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الأشراف*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷٤ م.
۱۰. خوارزمی، ابوالمؤید الموفق بن احمد، *مقتل الحسین*، تحقیق محمد السماوی، قم، مکتبة مفید، بی‌تا.
۱۱. دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه (فرهنگ متوسط دهخدا)*، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۸۵.
۱۲. الدینوری، احمد بن داود، *الاخبار الطوال*، تهران، نشرنی، چ ٤، ۱۹٦۰ م.
۱۳. رسولی محلاتی، سید هاشم، *زندگانی امام مجتبی*ﷺ، قم، بوستان کتاب قم، چ ۱، ۱۳۸۳.
۱٤. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل والنحل*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ط. ۱، ۱۹۹۰ م.
۱۵. مفید، محمد بن محمد النعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، علمیة اسلامیة، بی‌تا.
۱٦. نهج‌البلاغه، صالح صبحی، قم، انتشارات الهجرة، ۱۳۹۵ ق.
۱۷. الطبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چ ۵، ۱۳۷۵.
۱۸. عاملی، سید جعفر مرتضی، *امام علی*ﷺ *وخوارج*، ترجمه محمد سپهری، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۲، ۱۳۸۵.
۱۹. العقاد، عباس محمود، *ابوالشهداء الحسین بن علی*، مصر، نهضة مصر للطباعة و النشر، ط. ۲، ۱۹۹۸ م.
۲۰. فیض الاسلام، علینقی، *ترجمه و شرح نهج‌البلاغه*، تهران، فقیه، چ ۳، ۱۳۷۷.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار لدرراخبار الائمة الاطهار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط. ۳، ۱٤۰۳ ق.
۲۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *مروج الذهب*، تحقیق محمد یحیی الدین عبدالمجید، مصر، السعادة، ط. ٤، ۱۹٦٤ م.
۲۳. المظفر، عبدالواحد، *بطل العلقمی*، بی‌جا، انتشارات المکتبة الحیدریة، ط. ۱، ۱۳۸۳، ش/۱٤۲۵ق.
۲٤. المغلوث، سامی بن عبدالله، *اطلس الخلیفة عمر بن الخطاب*، الریاض، مکتبة العبیکان، ط. ۳، ۲۰۰۸ م.
۲۵. المهاجر، جعفر، *التأسیس لتاریخ الشیعة فی لبنان و سوریة*، بیروت، دارالملاک، ط. ۱، ۱۹۹۲ م.

Archive of SID

www.SID.ir